

## نوید و یورش به حزب-5 چاپ وسیع نوید در آنجا که به فکر کسی نمی رسید!

ما این بخش از گفتگو را با همان سؤال پایان بخش قبلی آغاز می‌کنیم، اما پیش از پرداختن به آن، چاره‌ای نیست که به چند نکته هم اشاره کنم.

نخست آنکه در فعالیت هائی که توضیح می‌دهم و بی‌شک کامل هم نیست، هستند و یا بودند دیگرانی که در متن بخش‌ها و عرصه‌های دیگری از تلاش‌ها و فعالیت‌های سازمان نوید حضور داشتند که اطلاعات من در باره فعالیت‌ها و هویت آنها یا کافی نیست و یا اساساً اطلاع ندارم. من آنچه را شاهد بوده و حضور داشته‌ام می‌گویم و خوشبختانه هنوز برخی چهره‌های مذهبی و ملی و توده‌ای که در این گفتگو نام آنها مطرح می‌شود در قید حیات هستند و باندازه کافی هم زبان گویا و قلم شیوا دارند که اگر اندکی انحراف در این گفته‌ها باشد، توضیح دهند. اتفاقاً یکی از دلایلی که من پیشنهاد شما رفقا را برای این گفتگو، پس از چند ماه بالا و پائین کردن موضوع قبول کردم همین نکته بود. یعنی زنده بودن برخی چهره‌ها که نیاز به وکیل و وصی تسخیری ندارند و خودشان می‌توانند سخن بگویند و بیم آن می‌رود که با گذشت زمان و نبودن آنها در قید حیات، دیگر شاهدهی برای این گفته‌ها نباشد که در اینصورت هرچه را بگوئیم و بنویسم خواهند گفت از خودشان در می‌آورند، خودشان را می‌خواهند بزرگ کنند، دارند شجره نامه برای راه توده درست می‌کنند و الی آخر. من توصیه می‌کنم مجموعه این پیام‌ها را جمع کنید تا یکجا آنها را با برخی توضیحات منتشر کنیم. البته پیام هائی که حرفی برای گفتن دارند و الا به جنگ روانی برای فلج سازی راه توده نباید اعتنا کرد، همانگونه که در این 16 سال نکردیم.

شما اشاره به پیام هائی کردید که از ایران روی پیامگیر دریافت داشته‌اید. این پیام‌ها همانطور که خود شما هم مشاهده کرده‌اید دو گونه اند. برخی از آنها را افرادی از میان نسل جدید و جوان کشور می‌نویسند که بسیار هم دلگرم کننده و جالب است و موافقم که یکی از آنها را در همین شماره راه توده منتشر کنیم. برخی پیام‌ها نیز از خزانه غیب می‌رسد که عمدتاً در جهت تخریب، مخدوش کردن این گفتگو و وادار کردن ما به ادامه سکوت- حتی با دلسوزی‌های امنیتی!- است تا هرچه را دلشان می‌خواسته و می‌خواهد بنام تاریخ دوران فعالیت حزب در جمهوری اسلامی بگویند و بنویسند و کسی نباشد تا خلاف گفته‌های آنها بنویسد و بگوید. مثلاً شما اشاره کردید که با خطاب قرار داد من با نام مستعاری که در سالهای بعد از انقلاب داشته‌ام، یعنی "بابک" پیام هائی فرستاده‌اند. اینها بیشتر دست پخت آن آقایان است. شما نگاه کنید و مرور کنید حافظه خودتان را و ببینید در این سالها چگونه هرکسی را که اطلاعاتی داشته و پشت به حزب کرده در این رادیوهای فارسی زبان بزرگ کرده و یک مدتی هم تبدیل به بلندگوی ضد توده‌ای کردند. از فلان راننده رفیق کیانوری تا فلان شاگرد جوان رفیق طبری که نمک را خورد و نمکدان را شکست. در داخل هم همینطور. از آقای عبدالله شهبازی که اخیراً در سایت خودش رسماً نوشت که کتاب کژراهه و کتاب "حزب توده از آغاز تا فروپاشی" و یا کتاب "خاطرات کیانوری" که ظاهراً منظور کتابی است که با همین عنوان منتشر شد و نه کتاب "گفتگو با تاریخ" را نوشته و منتشر کرده تا آقای پرتوی که ویراستار کتاب "شورشیان آرمانخواه" شد و اتفاقاً حاشیه‌های مستندی هم بر آن نوشته است. هیچکس نه در داخل و نه در خارج، نه در داخل حکومت و نه در خارج از حکومت مدعی این آقایان و این نوشته‌ها نیست، چون همگی در جهت تخریب چهره حزب و توجیه سقوط

خودشان در مهاجرت و یا داخل کشور است. اما به محض اینکه ما انتشار سلسله مقالات "سه چهره در انقلاب 57" را شروع کردیم و یا صادقانه اطلاعاتی را درباره فعالیت سالهای فعالیت سازمان نوید و سالهای اول پس از پیروزی انقلاب 57 شروع کردیم به گفتن، سیل پیام و نامه و ایمیل تخریبی و بازدارنده شروع شد. این ارکستر هماهنگ در اینجا متوقف نمی شود. مثلاً آقای خان بابا تهرانی که یک روزگاری از چندکیلومتری رهبری حزب توده ایران در مهاجرت رد شده مشاهدات و اطلاعات شخصی خودش را با نگاهی از درون و نگاهی از بیرون منتشر می کند و بی وقفه هم در هر بزنگاهی مرجع رادیوهای فارسی زبان است برای اظهار نظر در باره حزب توده ایران، ولی کسی مدعی امثال ایشان نیست. و یا آقای امیرخسروی که نزدیک 25 سال است از حزب توده ایران رفته هم همینطور، اما کسی نمی آید حتی درباره مرگ مریم فیروز با توده‌ای‌های پابرجا مانده گفتگو کند. حالا هم مدتی است که یک ماجرای تازه شروع شده که گفتنش خالی از لطف نیست. ظاهراً از مدتی پیش در امریکا و کانادا مُد شده که برخی ایرانی‌های نیمچه سیاسی قدیم، برای تزه‌های دوره دکترای خود بررسی تاریخ حزب و بویژه دوران فعالیت حزب پس از سقوط رژیم شاه و یا بررسی شخصیت و دیدگاه‌های شخص کیانوری را انتخاب کنند. این ماجرا غیر از آن مصاحبه‌ها و اظهار نظرهای به ظاهراً فاضلانه و تحقیقاتی آقای عباس میلانی است که هیچ فرصتی را برای حمله به حزب توده ایران و فعالیتش در جمهوری اسلامی از دست نمی دهد.

مثلاً چند ماه پیش آقای از کانادا یا امریکا به تلفن راه توده زنگ زده و خواهان تماس با سردبیر راه توده شده بود. روز بعد طبق قراری که روی پیامگیر تلفن گذاشته بود پای تلفن نشستم تا ایشان تماس بگیرد. تماس گرفت و ابتدا شروع کرد کلی تعریف از راه توده و کیانوری و بعد هم سئوالاتش را شروع کرد. من از ایشان پرسیدم که شما این سئوالات را برای چه هدفی طرح می‌کنید و ضمناً الان یکساعت است حرف می‌زنیم و ظاهراً سئوالات پایان ندارد. راست و پوست کنده گفت که مشغول نوشتن یک تز دکتراست و به این پاسخ‌ها برای آن تز دانشگاهی اش نیازمند است و عجله هم دارد چون فقط 15 روز دیگر وقت دارد. من گفتم که شما تز دانشگاهی دارید، به من چه مربوط است و چرا من باید وقتم را در اختیار شما بگذارم؟ گفت این تز، دفاع از کیانوری است. من گفتم که مسئولیت دفاع از کیانوری با من نیست و ضمناً سمت گیری سئوالات شما هم چنین سمت گیری نیست، بلکه برعکس آنست. خلاصه کار کشید به آنجا که ایشان خواهان پاسخ من به 15 سؤال در باره سالهای فعالیت علنی حزب توده ایران در جمهوری اسلامی شد و من هم گفتم حرفی ندارم اما لطفاً شما هزینه این وقتی را که می‌گیرید به حساب بانکی راه توده واریز کنید تا ما آن را به زخم هزینه تلفن و سایت راه توده بزنیم و بعد تماس بگیرید. در اینصورت به روی چشم. ایشان هم رفت که فکرهايش را بکند و برگردد که خوشبختانه رفت و برنگشت. مورد دیگری را برایتان بگویم که شاید در ارتباط با همین مورد بالا باشد. هفته پیش دکتر صدرالدین الهی با محبت بسیار یک کتابی را همراه با یادداشت کوتاه زیر برای من فرستاد:

"رفیق علی

فکر کردم این کتاب بدرد کار تو می‌خورد. نه مولف را می‌شناسم و نه سابقه کارش را. در هر حال فرستادم که ببینی. قربانت"

دکتر صدرالدین الهی توده‌ای نیست و این "رفیق علی" هم که من را خطاب کرده خواست خود من در نامه ایست که مدتی پیش برای ایشان نوشتم و در ادامه همین گفتگوها و رسیدن به دوران خروج من و زنده یاد سیاوش کسرایی از ایران و رفتن به افغانستان متن آن نامه را هم در اختیارتان می‌گذارم که منتشر شود.

کتاب با عنوان "خدمت و خیانت (البته خیانت با حروفی چند برابر خدمت) حزب توده ایران و دو نوشتار دیگر" را آقای بنام منصور محمدزاده نوشته و انتشارات شرکت کتاب در

امریکا هم آنرا منتشر کرده است. واقعا حیف آن 8-9 دلاری که صدرالدین الهی علیرغم دست تنگی مالی اش خرج پست این کتاب کرده بود. واقعا شرمنده ایشانم.

طرف، 10-12 جلد خاطرات این و آن را خوانده و یکباره خود را کارشناس حزب توده ایران احساس کرده و کتابی 196 صفحه با عنوانی که برایتان گفتم منتشر کرده است. کتاب را هم تقدیم کرده به مادر، خواهر، برادر و همسر خودش.

شما باید این مونتازکاری و کینه نهفته در پشت ظاهر باصطلاح "تحقیق بی‌طرفانه" ایشان در امریکا را بخوانید تا ببینید چگونه از هر طرف و به هر بهانه‌ای و اخیرا به بهانه تهیه تزه‌ای دانشگاهی می‌کوشند چهره حزب توده ایران و بویژه فعالیت آن در دوران پیش و پس از انقلاب را مخدوش کنند و مثل مار دندان زهری خود را در بدن حزب فرو کنند. به پاپا و مامان این آقا، برای بزرگ کردن چنین محقق نامداری باید تبریک گفت، اما به خودمان تسلیت که زبان در کام کشیده ایم و میدان را سپرده ایم به امثال این افراد. یگانه توصیه صادقانه‌ای که به این نوع افراد می‌توانم بکنم اینست که قبل از پرداختن به فعالیت آستانه انقلاب و پس از انقلاب حزب توده ایران و پرداختن به کیانوری و یا حتی خمینی و دیگران، بروید یک دوره رویدادهای دوران انقلاب و سالهای اول پس از انقلاب را مرور کنید، حتی از روی مطبوعات و اعلامیه‌ها و اطلاعیه‌ها. اول انقلاب ایران را بشناسید، بعد بی‌آئید به سراغ حزب توده ایران. هر نوع تحقیقی، از جانب هر فرد و یا سازمان و حزبی بدون این دوره مطالعاتی پوچ و بی‌ارزش است.

مقدمه این بخش از گفتگو طولانی شد اما چاره‌ای نبود و تازه، توضیح زیر هم فکر می‌کنم ضروری است:

این گفتگو بتدریج و در عمل - حداقل در ذهن من - تقسیم شده است به 4 بخش. یک بخش آن مربوط به دوران قبل از انقلاب و در جریان انقلاب است. یک بخش آن مربوط به سالهای فعالیت علنی حزب در جمهوری اسلامی. بخش دیگری مربوط به یورش‌ها به حزب است و بخش بعدی مربوط به خروج از کشور و در مهاجرت. بخش مهاجرت هم خودش دو فصل است. فصل مربوط به مهاجرت به افغانستان است و فصل دوم مربوط به آغاز انتشار راه توده که حالا وارد شانزدهمین سال خود شده است. من نمی‌دانم وسعت توضیحات به کجا خواهد رسید. پیش می‌رویم تا ببینیم چه میشود، اما آنچه برای من مسلم شده اینست که خیلی از حرف‌هایی که فکر می‌کردم و هنوز هم خیلی‌ها فکر می‌کنند نباید گفته شود چون اطلاعات حکومت زیاد می‌شود، اینطور نیست. اطلاعات آقایان با رفت و آمدهایی که از مهاجرت به داخل کشور می‌شود و فعالیت‌های خبر جمع‌کنی سفارت خانه‌های جمهوری اسلامی در کشورهای اروپایی و اطلاعاتی که از بازجویی‌ها در زندان بدست آورده اند کم نیست، که بموقع خود در باره آن هم توضیحاتی خواندنی به شما خواهم داد. در چاپ جدید کتاب گفتگو با تاریخ زنده یاد کیانوری، سؤال کننده بالاخره می‌رسد به راه توده. کیانوری اطلاعات خودش درباره راه توده را محدود به خواندن مطالب آن و آگاهی از نظرات سیاسی آن در مقایسه با مطالب "نامه مرم" می‌کند. موضوع مورد بحث ما نظرات و اطلاعات کیانوری نیست، بلکه اطلاعاتی است که سؤال کننده در باره راه توده و نقش افراد منتشر کننده آن دارد و مطرح می‌کند.

با این توضیحات، ما عملا در فصل اول گفتگوئی هستیم که خود به خود و بدون برنامه ریزی آغاز شد و قرار بود با توضیح مختصری درباره رحمان هاتفی بمناسبت سالگرد یورش به حزب محدود باشد که نشد و بقول حافظ "به تماشاگاه زلفش دل حافظ روزی - شد، که باز آید و جاوید گرفتار بماند".

آن توضیحی که گفتم هم اینست:

بسیاری چه درحاکمیت و چه در میان اپوزیسیون و سازمان‌های سیاسی می‌کوشند اینگونه تلقین کنند که در ایران انقلاب شد و توده‌ای‌های مهاجر هم از فرصت استفاده کرده و به

ایران بازگشتند و برای فعالیت هم چسبیدند به عبای آقای خمینی و چند سالی بودند تا همه شان را گرفتند. حتی خود رهبران جمهوری اسلامی هم به نوع و زبانی دیگر همین تبلیغ را می‌کنند و می‌گویند که انقلاب شما را آزاد کرد. حتی خود آقای خمینی هم همین تعبیر را چند بار بکار برد. این که انقلاب به اختناق دوران شاه خاتمه بخشید و فضای کار و فعالیت سیاسی را برای امثال حزب توده ایران فراهم ساخت حرفی درش نیست، اما حکومتی‌ها یادشان می‌رود که اولاً انقلاب از جمله برای همین آزادی‌ها شد و دوم اینکه خود شما هم اگر انقلاب نشده بود به حکومت نرسیده بودید. پس، شما هم حکومت را مدیون انقلاب هستید، همانطور که حزب توده ایران آزادی خود را مدیون انقلاب بود. ما در این گفتگو تلاش می‌کنیم نشان دهیم که ماجرا به این سادگی که می‌گویند نیست. یعنی حزب توده ایران میوه چین انقلاب نبود، بلکه خود از باغبان‌های انقلاب بود. همه بحث همینجاست. یعنی در تلاش بی‌امان حزب توده ایران- با همه امکاناتی که مانند رادیو پیک ایران در اختیار داشت و یا نقش مهم سازمان نوید- برای جلوگیری از خودکشی جوانان انقلابی در جریان عملیات چریک شهری و بازگرداندن جنبش چپ از مسیر انحرافی و چپ نمایی دهه 1340 و حتی ابتدای دهه 1350. همچنین حرکت گام به گام حزب - باز هم با بهره‌گیری از امکاناتی که در داخل کشور داشت- برای کار پیگیرانه در کنار توده‌های مردم برای تحولاتی که سرانجام، با سرعت به سمت یک انقلاب رفت. یعنی از "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" تا "قیام مسلحانه" برای "سرنگونی قطعی نظام سلطنتی".

بحث ما در باره سازمان نوید، شامل همین بخش از فعالیت حزب است. یعنی کوشش برای تاثیر گذاری روی گروه‌های چریکی که در دهه 1350 خون زیادی هم از بدنش رفته بود و تلاش همزمان برای ارتباط گیری با روحانیون، ملیون و شخصیت‌های فرهنگی و هنری مترقی کشور با هدف به میدان آوردن آنها در چارچوب شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتوری". در فصل مربوط به تاثیر گذاری روی جریان چریکی دهه 40-50 علاوه بر امکان ارتباط با گروه منشعب سازمان چریک‌های فدائی که در قبلا برایتان گفتم، کار ترویجی- تئوریک هم توسط سازمان نوید انجام شد. البته در کنار نشریه "نوید". مثلاً کتاب "مائوئیسم" را مهدی پرتوی ترجمه و تالیف کرد که در آن سالها تاثیر بسزائی روی جریان‌های چریکی و متاثر از امریکای لاتین و تزه‌های مائو داشت. این کتاب را هم سازمان نوید چاپ و پخش کرد و با چاپ آن شایعه انتشار نوید در سفارت اتحاد شوروی وقت قوت بیشتری گرفت که در این باره خواهم گفت. تمام این تلاش در چارچوب شعار مرحله‌ای جنبش، یعنی "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" حزب صورت گرفت. به همین دلیل همانطور که در گفتگوی قبلی گفتم هاتفی بی‌آنکه بخواد خودش مطرح باشد، عملاً نقش مهمی در تشویق دیگران برای ورود به صحنه، شکل گیری یک جبهه واحد از مخالفان دیکتاتوری شاه و حتی برقراری ارتباطها برای رسیدن به این هدف فعالیت کرد. یعنی از سال 1353 تا آغاز سرعت گرفتن جنبش انقلابی در سال 1357 سازمان نوید اجرا کننده شعار مرحله‌ای حزب توده ایران، در داخل کشور بود. نه تنها در مطالبی که منتشر می‌کرد، بلکه در ارتباط هائی که گرفت نیز بدنبال تحقق آن شعار حزب بود. اینست آن نقش مهمی که سازمان نوید و بویژه شخص هاتفی ایفاء کرد و تلاش می‌کنند که این فصل از فعالیت نوید یا طرح نشود و در فراموشخانه بماند و یا با انواع حملات ضد تبلیغی سعی می‌کنند آن رامخدوش کنند و یا ما را وادار به سکوت کنند تا درباره این فصل چیزی نگوئیم. توجه کنید که من در باره این نقش در مقطع شعار "جبهه واحد ضد دیکتاتوری" صحبت می‌کنم نه در باره شعارهای تاکتیکی حزب که گام به گام با جنبش انقلابی مردم تکامل پیدا کرد و به شعار "قیام مسلحانه" نیز رسید. نه تنها به این شعار رسید، بلکه جنبه عملی هم به خود گرفت که برایتان خواهم گفت. صحبت درباره این فصل از تاریخ سازمان نوید، نباید خود بزرگ بینی، خود نمائی و بقول معروف "منم منم" تلقی شود. حتی اگر بازتاب و تاثیر این تلاش ما گسترده هم نبوده، اما مهم اینست که در چارچوب یک

شعار و یک سیاست واحد در داخل کشور و هماهنگ با سیاست وقت حزب توده ایران که رهبری آن در مهاجرت بود عمل کردیم. بویژه پس از بسته شدن رادیو پیک ایران که ارتباط شبانه نوید (این رادیو شبها برنامه پخش می‌کرد) با حزب قطع شد و از آن پس خود باید تصمیم سیاسی برای ارزیابی و تحلیل اوضاع می‌گرفت و یک گام هم از سیاست عمومی حزب منحرف نمی‌شد. درست در زمانی که جنبش انقلابی با تظاهرات و اعتصابات و انتشار بیانیه‌ها و اعلامیه‌های احزاب و سازمان‌های سیاسی و مجامع مذهبی اوج گرفت. گهگاه مسافری همراه با نامه جاسازی شده‌ای میرسید و یا همراه با کاروان‌های جاسازی شده کتاب‌های چاپ ریز، یادداشتی هم بعنوان توصیه سیاسی می‌رسید. ارتباط تلفنی هم تا سال انقلاب، یعنی تا قبل از تیرماه 57 ممکن نبود. این که دقیقا در باره تیرماه صحبت کردم به این دلیل است که ارتباط هفتگی و مستقیم کیانوری با ما در تهران بصورت تلفنی و از بخش غربی برلین فراهم شد و از این زمان به بعد ممکن شد. در این دوران، رحمان هاتفی یک تنه نقش مجموع رهبری یک حزب جدی سیاسی مانند حزب توده ایران را در داخل کشور ایفاء کرد که بی‌شک من در جریان همه جزئیات این نقش نبودم، اما بدلیل ارتباط روزانه‌ای که باهم داشتیم شاید شاهد بخش‌هایی از این تلاش و نقش بودم که دیگران کمتر بودند و یا اصلا نبودند.

- امیدواریم به سؤال مربوط به چاپ نوید برسیم.  
با یادآوری شما موافقم. شاید هم این بار زیاد به حاشیه رفتیم. اما بنظرم اینها هم خودش بخشی از اهداف این گفتگوست.

- نه. فقط می‌خواستیم آن سؤال فراموش نشود.

چاپ کتاب ترجمه و تالیف پرتوی در باره مائوئیسم و همچنین چاپ دو رنگ و بسیار تر و تمیز نوید در تیراژ زیاد، در سال 56 حجت را برای خیلی‌ها تمام کرده بود که نوید را یا ساواک منتشر می‌کند و یا سفارت شوروی. همانطور که ما در این 16 سال تسلیم جنگ روانی علیه راه توده نشدیم، در آن دوران هم تسلیم این جنگ روانی نشدیم و اتفاقا این جنگ روانی کمکی هم شد به ما برای گمراه کردن ساواک از کانون اصلی انتشار نوید رنگی و چاپ کتاب "مائوئیسم". در واقع نوید رنگی و کتاب "مائوئیسم" نه در سفارت شوروی، بلکه در یکی از سلول‌های مهم تشکیلات نظامی امریکا در ایران منتشر شد. مسئله اینطور بود که همسر من در شرکت "گرومن" کار می‌کرد. این شرکت، دفتر فروش هواپیماهای اف 14 به ایران بود و یک سرش هم به "بل هلیکوپتر" وصل بود که آن هم یکی دیگر از دفاتر واسطه فروش هلیکوپتر و هواپیما و قطعات آنها به ارتش شاه بود. این دفتر در خیابان کوه نور، یکی از فرعی‌های وصل کننده دو خیابان عباس آباد و تخت طاووس به هم قرار داشت. من سال 55 ازدواج کردم. همسر من مسئول "تلکس" دفتر گرومن بود. من یکبار در اتاق تلکس و محل کار همسر بودم که دستگاه بزرگ پلی کپی شرکت را دیدم که تمام عرض دیوار را گرفته بود. در واقع یک دستگاه چاپ بود تا دستگاه پلی کپی. خیلی عظیم بود و بار اولی که من آن را دیدم واقعا ذوق زده شدم، برای این که خودم مسئول خرید کاغذ و فتوکپی و دستگاه کوچک کننده حروف برای نوید بودم و می‌دانستم تهیه این وسایل چقدر دشوار است. دشوار بود زیرا تمام شرکت‌هایی که این وسایل را در تهران می‌فروختند، برای خرید از آنها یا باید برگ مجوز وزارت اطلاعات و جهانگردی (همین وزارت ارشادی اسلامی که حالا هست) را داشت و یا آدرس و کارت شناسائی محل کار را، که نه اولی را داشتیم و نه دومی را صلاح بود اطلاع بدهم زیرا ممکن بود رد آن را گرفته و برسند به چاپخانه نوید. یک کارت مشخصات تقلبی از یک شرکت داشتیم که با آن از فروشگاه‌های مختلف این دستگاه‌ها را و یا کاغذ را با زحمت می‌خریدیم و هیچ وقت هم دوبار به یک فروشگاه مراجعه نمی‌کردیم و یا در روزها و ساعات مختلف می‌رفتم که فروشنده قبلی نباشد.

به همین دلیل آن دستگاه عظیم فتوکپی یک موهبت بود. بویژه که تیراژ نوید خیلی بالا رفته بود و توزیع آن هم بدلیل پیوستن هسته‌های جدید به نوید در داخل و هسته‌هایی که با اسم رمز رهبری حزب از خارج به نوید وصل می‌کرد آسان‌تر شده بود. البته فضا هم کمی باز شده و از وحشت ساواک کاسته شده بود. این تیراژ و استقبال با آن چاپخانه‌ای که پرتوی در اختیار داشت نمی‌خواند و چاپخانه شرکت گرومن در واقع یک دروازه نعمت بود که به روی ما باز شد. ساعات کار همسرم تا هفت شب بود و شرکت از 5 بعد از ظهر تعطیل می‌شد و همه امریکائی‌هایی که آنجا کار می‌کردند می‌رفتند. در همین شرکت من ارتشبد توفانیان مسئول خرید تسلیحات شاه را دیدم که واقعا مثل نوکر جلوی امریکائی‌ها رفتار می‌کرد. من رفته بودم دنبال همسرم که او را آنجا دیدم. بهر حال از 5 بعد از ظهر به بعد کسی آنجا نبود و همسر من می‌ماند تا ساعات کار در امریکا شروع شود و سپس تلکس‌های شرکت را مخابره کند. به همین دلیل کلید شرکت بعد از رفتن آخرین نفر به او سپرده می‌شد تا پس از اتمام کارش درها را قفل کند. من در همین فرصت به گرومن می‌رفتم و به کمک همسرم نوید را در عالی‌ترین کیفیت و تیراژ بسیار بالا و با کاغذ مجانی عالی چاپ کرده و با خیال راحت آنها را به اتومبیل منتقل کرده و بخش اعظم آن را برای توزیع به پرتوی تحویل می‌دادم. همسر من سیاسی نبود و به این کارها هم کاری نداشت. صرفا کار من را راه می‌انداخت. کتاب پرتوی هم با کیفیتی بسیار بالا با همین دستگاه در گرومن چاپ شد. بنابراین تمام شایعاتی که درباره چاپ نوید در سفارت شوروی و یا کیهان و یا خود ساواک بود، پوچ و بی‌اساس بود، اما ما هیچ به روی خودمان نمی‌آوردیم زیرا این کمکی بود به اینکه کوچکترین حدس و گمانی درباره محل واقعی چاپ آن نزنند. البته در این مرحله هم تمام کارهای فنی، صفحه بندی، حروف سازی و بقیه کارهای نوید در چاپخانه‌ای که زیر نظر پرتوی بود و "معزز" با نام مستعار "علی" در آنجا زندگی می‌کرد تهیه می‌شد و آخرین فرم آماده برای چاپ به من می‌رسید.

شاید این درسی هم باشد برای نسل جدید چپ داخل کشور که فکر می‌کنند برای کار سیاسی باید امکانات عجیب و غریب داشت. خیر، مهم اینست که بتوانیم از هر امکانی استفاده کنیم و درست هم استفاده کنیم. این که کجا انسان کار می‌کند و در چه موقعیتی قرار دارد وقتی مهم است که شیوه استفاده از آن به کار گرفته شود. در قلب دشمن هم می‌توان فعالیت کرد، اما چگونه و با چه هدفی؟

من یادم می‌آید بار اولی که به سفر خارج آمدم و رفتم برلین شرقی، بعد از عبور از گمرک و پس از سوار شدن به اتومبیلی که عباس ندیم راننده اش بود کیانوری که بغل دست عباس ندیم نشسته بود، به طرف من که عقب اتومبیل جا گرفته بودم برگشت و فوراً پرسید: چه خبر؟ من آن روزها میدانستم که یکی از خلبان نیروی هوایی رفته چریک شده و در یک خانه تیمی بوده که خانه محاصره می‌شود و او هم گشته می‌شود. این را بعنوان اولین خبر به کیانوری گفتم. یکبار و با عصبانیت پرخاش به من را شروع کرد که "چرا اینطوری می‌کنید؟ چرا نمی‌فهمید چیکار باید کرد، بجای رفتن به خانه تیمی و چریک شدن می‌ماند تا در یک موقعیتی بلند شود و دوتا بمب بیاندازد روی قصر شاه". من دست و پای خودم را گم کرده بودم که چه پاسخی بدهم. زیرا ماجرا به ما مربوط نبود. بالاخره عباس ندیم به داد من رسید و گفت: رفیق کیا! به اینها چه؟ نوید چه تقصیری دارد. تازه کیانوری حال عادی پیدا کرده بود و طبق عادتی که داشت با دو دست دو طرف موهایش را عقب زد و با عجله گفت: "میدونم میدونم. اما ببین امکانات چطوری از بین می‌رود."

این خاطره را هم گفتم در تائید این که مهم نیست انسانی که می‌خواهد کار سیاسی و مبارزه کند در کجا قرار دارد، مهم اینست که در همانجائی که هست چقدر می‌تواند در خدمت کار و مبارزه اش عمل کند و به بیراهه نرود.

- فکر می‌کنم رسیده باشیم به اینجا که ارتباط با رهبری حزب، در جریان اوج گیری جنبش انقلابی چگونه بود.

تقریباً به همین مقطع رسیده ایم، اما قبل از آن لازم است باز هم درباره ارتباط‌های سیاسی نوید و شخص هاتفی در چارچوب شعار جبهه واحد ضد دیکتاتوری صحبت کنیم. از جمله در باره 10 شب شعر کانون نویسندگان در باغ انستیتو گوته در شمیران.

من در گفتگوی قبلی فراموش کردم بگویم نام انتشاراتی شمس آل احمد، برادر جلال آل احمد "رواق" بود. ما البته یکبار دیگر هم او را مفصل دیدیم، اما اینبار بعد از انقلاب و آغاز تصفیه‌های مطبوعاتی که شمس آل احمد می‌خواست سردبیر روزنامه کیهان شود و در دفتر کارش در "رواق" او را ملاقات کردیم. این را هم برایتان بموقع خواهم گفت. یک نکته دیگر را درباره فعالیت و نقش دکتر حاج سیدجوادی فراموش کرده بودم بگویم و آن هم انتشار نشریه زیراکسی "نهضت" بود که به همت سیدجوادی در سال 56- امیدوارم تاریخ را اشتباه نکرده باشم- منتشر شد و ضمناً فراموش کرده بودم بگویم که در آن سال‌ها ایشان و اسلام کاظمیه و شماری دیگر در مجموعه ساختمانی مهر در نزدیکی میدان کندی که حالا شده "توحید" زندگی می‌کردند. البته سید جوادی در طبقه همکف.

اگر موافق باشید بحث بعدی را هم با همین موخره آغاز کنیم. نه با توضیحاتی که درباره رواق و نهضت دادم، بلکه درباره شب‌های شعر. و بعد هم اگر رسیدیم برویم روی همان مسئله ارتباط با رهبری حزب در جریان اوج گیری جنبش انقلابی که مطرح کردید. یادتان باشد که در باره رسیدن کتاب‌های ریزچاپ حزب به داخل و تخلیه آنها هم برایتان یک گزارشی بدهم، که آن هم در نوع خود خواندنی است. مخصوصاً اینکه بار آخر حزب یک چاپخانه حروف دستی هم فرستاده بود که روی دست ما مانده بود. رفقا فکر کرده بودند هنوز در دوران 28 مرداد هستیم و حروف سربی برای حروفچینی فرستاده بودند که خیلی سنگین بود و نمی‌دانستیم آنها را چه کنیم!

راه توده 177 19.05.2008